



پیغام عشق

قسمت نود و چهارم





برنامه ۸۳۴

مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶

چون کُند دَعویَّ خیاطیِ حَسی

اَفکَند در پیشِ او شه، اطلسی

که بَبُر این را بَغَلطاقِ فراخ

ز امتحان پیدا شود او را دو شاخ

گر نبودی امتحانِ هر بدی

هر مُخَنث در وَغا رُستم بُدی

کسی که ادعای دانایی می کند به وسیله ی زندگی حتماً امتحان خواهد شد. خدا یک وضعیتی پیش می آورد و می گوید
بفرما ببینم با عقل محدود خود چگونه می خواهی این چالش را حل کنی. ببینم اصلاً میتوانی فضا را در برابر آن باز کنی یا
نه؟

به واسطه ی این امتحانات حضور ما ارزیابی می شود.

هر شخصی ممکن است ادعا کند که توانایی حل چالشها را دارد اما زندگی حتماً ما را امتحان خواهد کرد.

آنجاست که رُستم یعنی کسی که فضا گشاست و با عقل و قدرت زندگی عمل می کند از مُخَنث یعنی کسی که فقط ادعا
می کند و با عقل و قدرت رو به زوال من ذهنی عمل می کند متمایز می شود.

دیوان شمس، غزل ۲۹۴۸ مولانا

ای لولیان لالا، با لا پَریده بالا



وا رسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

ای انسان اگر می خواهی مانند آن انسانهایی که به بی نهایت خداوند زنده شده اند، از دست من ذهنی ات خلاص شوی باید به وسیله ی لا کردن، یعنی نه گفتن به همانیدگی ها و پرهیز از به مرکز آوردن آنها از روی آنها پیری و در این مسیر تبدیل درد و صبر حاصل از آن را به جان بخری تا بتوانی از دست این هیولای ذهن رها شوی.

ما باید از سؤال و جواب های ذهنی دست برداریم.

فقط یک کار باید بکنیم و آن این است هر چیزی که خواست به مرکز ما بیاید و اختیار فکر و عمل ما را به دست بگیرد به آن بگوییم که تو صاحب اندیشه ی من نیستی.

مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۱۴۷ و ۳۱۴۸

صبر چون پول صراط آن سو بهشت

هست با هر خوب یک لالای زشت

تا ز لالا می گریزی وصل نیست

زآنکه لالا را ز شاهد فصل نیست

صبر کردن پلی است که ما را به فضای امن و آباد یکتایی می رساند، اما این پل برای من ذهنی بسیار ناخوشایند است.

صبر هزینه ی تبدیل است، اگر آن را نپردازیم از زنده شدن به زندگی خبری نیست.

دیوان شمس، غزل ۶۳۸ مولانا

چو مه روی نباشید، ز مه، روی متابید

چو رنجور نباشید، سر خویش مبندید



ما تا زمانی که به آن ریشه ی بی نهایت نرسیدیم نباید اتصالمان را با انسانهای زنده به حضور قطع کنیم. من ذهنی توهم است و بیماری هم هویت شدگی ساخته و پرداخته ی اوست. ما نباید به توهم بیماری خود را به دست رنج بیماری بسپاریم.

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید

مدانید که چونید مدانید که چندی

مولانا می گوید ما باید مدتی به صورت پیوسته اتصالمان را بدون سؤال کردن با زندگی حفظ کنیم و همینطور توهم بیماری را کنار بگذاریم و بدون اینکه پیشرفت خودمان را بسنجیم در این کار ثابت قدم باشیم تا کار ما درست بشود.

چو آن چشمه بدیدیت چرا آب نگشتید

چو آن خویش بدیدیت چرا خویش پسندید

می گوید وقتی آن چشمه را دیدیم باید از تفسیر ذهنی آن دست برداریم و خود را به آن بزنییم و از جنس او شویم.

پس وقتی زندگی روی زیبای خودش را به ما نشان داد دیگر نگهداری من ذهنی و افتخار به آن ننگ است.

پس وقتی ما به وسیله ی مولانا اصل خود را شناختیم و آگاه شدیم که امتداد خدا هستیم و متوجه شدیم که من ذهنی توهم است و ما به توهم، سری که درد نمی کرده است را به دستمال همانیدگی ها بسته ایم باید کاری کنیم و پند این بزرگ را به عمل در بیاوریم.

یک قلم و کاغذ برداریم و چیزهایی که در طول روز، حضور و من ذهنی ما را تقویت می کند بنویسیم و شروع کنیم متعهدانه روی آنها کار کردن.

ارادتمند شما

حسام، مازندران



با سلام 

برداشتی از برنامه شماره ۸۳۵

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۴۸ تا ۲۵۵۶

 نفس ، از درهاست با صد زور و فن

روی شیخ او را زُمرد دیده کن


ما وقتی به عنوان هشیاری می آییم به جهان و با فرمهای فکری همانندگی می شویم و آنها می شوند عینک دید ما و یک چیزی می سازیم به نام من ذهنی یا نفس، که مانند ازدهاست. یعنی صد جور زور و فن دارد ، مانع و مسئله ایجاد می کند ، مسئله حل می کند، دشمن می سازد و درد ایجاد می کند، دلیل می آورد و عقل خودش را عقل می داند.

اما روی مولانا یا انسانی که به زندگی زنده شده مثل زُمردی ست که چشم این ازدها را کور می کند، می گوید اگر ما متعهدانه آموزشهای استادی مثل مولانا را بخوانیم و از دستورالعمل های این بزرگان استفاده کنیم، این مثل زُمردی ست که ازدهای نفس را کور می کند، توجه کنید که ذهن ما میدان جنگ من ذهنی ست و فقط زمان هایی که ما با پذیرش اتفاق این لحظه فضا گشایی می کنیم می توانیم از ذهن بیرون برویم، آنوقت است که می توانیم با من ذهنی مقابله کنیم.

با من ذهنی نباید جنگید و ستیزه کرد، با فضاگشایی می توانیم فن و روشش را ببینیم، و گرنه جذب ذهن می شویم و او همه زور ما را می گیرد و به مانع و مسئله بینی و دشمن تبدیل می کند و از نیروی ما بر علیه ما استفاده می کند، و ما را به حل کردن مسایلی که ساخته است، وادار می کند و زندگی ما را تبدیل به درد می کند و ما فکر می کنیم که این دید و زندگی ما درست است، این نشان می دهد که ما باید از انسانهای مثل مولانا کمک بگیریم.


مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۲



آن زُمرَد باشد این اَفعی پیر 

بی زُمرَد کی شود اَفعی ضَریر


-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۴۹ تا ۲۵۵۶

گر تو صاحب گاو را خواهی زبون 

چون خران سیخش کُن آن سو ای حَرون

در این بیت منظور از گاو، من ذهنی ست و صاحب گاو آن هشیاری ست که دوست دارد من ذهنی داشته باشد، ما انسانها همیشه در این لحظه ابدی هستیم و می توانیم انتخاب کنیم که تسلیم شویم و برویم به سمت زندگی و مرکزمان را عدم کنیم، که در آن لحظه من ذهنی نداریم. یا نه، می گوییم من، من ذهنی هستم و این هم نفس من است و اگر زندگی مرا به درد و مسئله تبدیل می کند، اشکالی ندارد با آن می سازم و حتی افتخار می کنم که نفس دارم.

می گوید اگر تو می خواهی این صاحب نفس را پست و حقیر کنی، مانند خران به او سیخونک بزن که از این سو برو، آن سو نرو، یعنی تا جلویش نایستی و به او درد هشیارانه ندهی و نگویی من از جنس تو نیستم، من ذهنی به سوی زندگی نمی رود، پس ما از اختیارمان استفاده می کنیم و من ذهنی را وادار به اطاعت می کنیم.


چون به نزدیک ولی الله شود 

آن زبان صد گزش کوتاه شود


مولانا دارد ما را راهنمایی می کند که اگر می خواهی از عهده این من ذهنی که مثل اژدها شده برآیی از خدا و از بزرگان کمک بگیر و متعهد شو. یواش یواش خواهی دید که این زبان دراز من ذهنی ات کوتاه می شود، دیگر بحث و جدل نمی کنی و دلیل نمی آوری و نمی گویی من برترم. استفاده از راهنمایی بزرگانی مثل مولانا سبب خواهد شد که متوجه بشویم که هر چه تند تر حرف می زنیم من ذهنی قوی تر می شود، و هر چه به سکوت نزدیکتر می شویم، ذهن ما



خاموش می شود، و ما بیشتر از جنس خدا می شویم، منظور مولانا از سرودن این ابیات این است که ما من ذهنی را شناسایی کنیم.

صد زبان و هر زبانش صد لغت 

زرق و دستانش نیاید در صفت

مُدعی گاوِ نفس آمد فصیح 


صد هزاران حُجت آرد نا صحیح

این من ذهنی صد زبان دارد و اصلاً نمی شود این نفاق و دورنگی اش را به توصیف در آورد، از بس زیاد است و هر من ذهنی حيله گر است و مرتب حرف می زند استدلال می کند.


آن هشیاری که می گوید، گاو نفس دارم بسیار خوش زبان و سخن ور است و صد هزار دلیل می آورد که هیچ کدام درست نیست، چون من ذهنی با علل و اسباب کار می کند، به همین دلیل سبب سازی و استدلال های من ذهنی غلط است.

من ذهنی در فضای ذهن بر حسب همانیدگی ها با یک عقل ناقص مرتب دلیل می آورد و سبب سازی می کند.

اگر ما این خاصیت ها را داریم، مرتب دلیل می آوریم و همه می گویند شما خوش سُنخید و از ما تعریف می کنند و ما خوشمان می آید، پس ما مدعی گاو نفس هستیم. یعنی فکر می کنیم از جنس من ذهنی هستیم و نمی دانیم در ما یک من دیگری وجود دارد که از جنس زندگی ست و باید به او زنده شویم.

شهر را بفریبد اَلَا شاه را 

ره نَتانَد زَد شَه اَگاه را

نفس را تسبیح و مُصحف در یمین 



خنجر و شمشیر اندر آستین

این شخص می تواند اهالی یک شهر را فریب دهد اِلا خدا را و یا انسانی که به بینهایت او زنده شده، یعنی من ذهنی فقط می تواند من های ذهنی را فریب بدهد.

می گوید، نفس، قرآن و عباداتش را در دست راستش گرفته ولی خنجر و شمشیرش را در آستین پنهان کرده، پس نباید به شکل ظاهری هر من ذهنی اطمینان کرد، چه من ذهنی خودمان باشد چه من ذهنی دیگران.

مولانا اینجا می گوید، حتی طاعت و عبادات ما مورد قبول خدا نیست ما باید تبدیل شویم، ما نمی توانیم هشیاری جسمی را نگه داریم و کارهای ظاهر مذهبی انجام بدهیم و در آستین خنجر پنهان کرده باشیم.

🌸 مُصَحَّف و سالوسِ او باور مکن

خویش با او همسر و همسر مکن

🌸 سوی حوضت آورد بهر وضو


و اندر اندازد ترا در قعر او

می گوید، تو قرآن و فریب و حيله و نیرنگ او را باور نکن و خودت را همسر و همراه او نکن او تو را به سوی حوض می برد که بیا وضو بگیریم، بعد تو را هل می دهد می اندازد درون حوض و خفه می کند. مولانا گر چه استاد و معلم معنوی را لازم می داند ولی ما را از ضرر و زیان انسانهایی که من ذهنی دارند و می توانند ما را به ذهن هدایت کنند و بیشتر در ذهن غرق کنند آگاه می کند.


این ابیات به ما شناسایی می دهد که ما نباید با چارچوب های من ذهنی و روش های آن کار کنیم و انسان قابل اعتماد کسی ست که مذهبش را روش کارش را و فکرش را از عدم می گیرد، کسی که با من ذهنی اش فکر و عمل می کند و می خواهد به گنج حضور برسد باید مواظب خودش باشد.




دفتر ششم، بیت ۳۷۹۳ تا ۳۷۹۶

وای آن دل کش چنین سودا فتاد 

هیچ کس را این چنین سودا مباد

این سزای آنکه تخم جهل کاشت 

وآن نصیحت را گساد و سهل داشت

اعتمادی کرد بر تدبیر خویش 

که برم من کار خود با عقل پیش

نیم ذره زان عنایت به بود 

که ز تدبیر خرد سیصد رصد

با سپاس از همه عزیزان 

فرزانه از همدان



به نام خدا 🙏

قصه ای از دفتر ششم مثنوی: ۳۶۴۳_۳۶۳۰

داستان سه شاهزاده ای که از پادشاه جدا میشوند و میخواهند به ممالک پدر سیر و سفری بکنند، در اینجا نماد ما انسانهاست که از اصل خودمون، خداییتمون جدا میشیم و با ذهن میخواهیم در این دنیا سفر کنیم.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۰

عزم ره کردند آن هر سه پسر 🍀

سوی املاک پدر رسم سفر

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۱

در طواف شهرها و قلعه هاش 🍀

از پی تدبیر دیوان و معاش

سه شاهزاده عزم سفر کردند و سوی املاک پدر رفتند، که شهرها و قلعه ها را طواف کنند، ما انسانها هم با تدبیرهای ذهنیمون میخواهیم در سفر دنیایی، شادی و معیشت کنیم.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۲

دستبوس شاه کردند و وداع 🍀

پس بدیشان گفت آن شاه مطاع

شاه مطاع خداست، که ما باید فرمان او را اطاعت کنیم، آن سه شاهزاده دست پدر را بوسیدند و خداحافظی کردند، پادشاه به آنها گفت:



مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۳

هر کجاتان دل کشد عازم شوید

فی امان الله دست افشان روید

هر کجا که دلتان میخواهد بروید، در پناه من هستید، دست افشان روید یعنی شادی کنان بروید.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۴

غیر آن یک قلعه نامش هس ربا

تنگ آرد بر کله داران قبا

فقط به یک قلعه نروید که نامش هس رباست، یعنی رباینده هوشیاری است، این قلعه ذهن است که خدا فرموده است: در این دنیا سفر کنید، ولی به ذهن نروید، مثل پادشاه که به شاهزاده ها سفارش می کند: ای کله داران (شاهزادگان) در آن قلعه هس ربا نروید.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۵

الله الله زآن دز ذات الصور

دور باشید و بترسید از خطر

تو را بخدا از آن دژ یا قلعه ای که پر از نقش و تصویر هست، دور باشید، بترسید و حذر کنید، آنجا پر از خطر است.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۶

رو و پشت برجهاش و سقف و پست

جمله تمثال و نگار و صورت است



آن قلعه، برجی ست که زمینش، سقفش، کنار و دیوارهایش پر از تصویر و نقش و نگار است.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۷

همچو آن حجره زلیخا پر صور

تا کند یوسف به ناکامش نظر

مثل حجره زلیخا که در و دیوارش را پر کرده بود از عکسهای خودش تا یوسف به آنها نظر کند، یوسف نماد زیبایی و اصل ماست که اگر به غیر از حقیقت، به چیزهای دیگر نظر کنیم، ناکام می شویم.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۸

چونکه یوسف سوی او می نگرید

خانه را پر نقش خود کرد از مکید

چون یوسف به صورت زلیخا نگاه نکرد، زلیخا آن خانه را پر از عکسهای خودش کرد، ما هم هر چه تلاش میکنیم، به ذهن نرویم و دچار درد و مقاومت و قضاوت نشویم، چون من ذهنی داریم، تصویرهایی از گذشته و آینده می آیند.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۹

تا به هرسو بنگرد آن خوش عذار

روی او را بیند او بی اختیار

ما خوش عذار، زیباروی خدا هستیم، فطرت انسان پاک است، ولی در ذهن بر اثر نیازهای روان شناختی و بیشتر و بهتر خواستن، به سوی نقش و نگار کشیده می شویم.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۰



بهر دیده روشنان یزدان فرد

شش جهت را مظهر آیات کرد

خدای یکتا، برای دیده روشنان، کسانی که با عینک همانیدگی دنیا را نمیبینند، شش جهت، یعنی همه دنیا، شمال و جنوب و شرق و غرب، مظهر آیات و نشانه هایش کرد تا به هر طرفی نگاه میکنند، نشانی از خدا ببینند.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۱

تا به هر حیوان و نامی که نگرند

از ریاض حُسن ربانی چرند

ریاض یعنی باغ، انسانی که مرکزش را خالی کرده، با نور خدا میبیند و در باغ جهان با سرمستی و فضاگشایی می چرد.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۲

بهر این فرمود با آن اسپه او

حَيْثُ وَلَيْتُمْ فَتَمَّ وَجْهُهُ

بخاطر این خدا فرمود: ای سپاه من، ای انسانها به هر سو رو کنید مرا می بینید

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۳

از قدح گر در عطش آبی خورید

در درون آب، حق را ناظرید

قدح گر خداست، که در پیاله جسم ما آن شراب زندگی را می ریزد، اگر ما عطش و طلب زنده شدن به خدا را داشته باشیم وقتی آب حیات را میخوریم، یعنی هر کاری که میکنیم، به هر سو نگاه میکنیم ناظر حق و خداییمون می شویم.



مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۴

🌹 صورت عاشق چو فانی شد در او

پس در آب اکنون که را بیند بگو؟

انسانی که به خدا زنده شده است، عاشق است، این انسان به هر چه نگاه کند، به غیر از خدا چه چیزی را میبیند؟

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷

🌹 غیرتش بر عاشقی و صادقی است

غیرتش بر دیو و بر أستور نیست

غیرت خداوند برای کسی است که صادق و راستین است، هم هویت با چیزهای دنیایی نمی شود، غیرت خدا برای دیو

که من ذهنی ماست و کسانی که چون چهارپایان، فقط به خوردن و شهوت چیزهای دنیایی می پردازند، نیست 🙏 .

با تشکر دیبا هستم



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه، ۸۳۵ غزل، ۵۹۹ و ابیات انتخابی.

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

دیوان شمس، غزل ۵۹۹

🍃 امشب عجیبت ای جان، گر خواب رهی یابد

و آن چشم کجا خُسپد کاو چون تو شهی یابد؟

مولانای عزیز به خوابیدن انسان در ذهن همانیده اشاره می کند که جای بسی شگفتی است، که امشب که نماد زندگی کردن در لحظه و هوشیار بودن به این لحظه هست انسان در خواب ذهن و همانیدگی ها فرو برود و در آنها خود را گیج سازد.

در حالی که می تواند به بی نهایت شاه و زندگی زنده گردد ولی برای شاه و زندگی دامی با افکار و دردهای همانیده می دوزد. و بی خبر از اینکه این الگوهای فکری را خود او آموخته است.

مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۵۷۷ الی ۱۵۷۹

🍂 از برای شاه دامی دوختند

آخر این تدبیر از او آموختند

🍃 نحس شاگردی که با استاد خویش

همسری آغازد و، آید به پیش

🍂 با کدام استاد؟ استاد جهان



پیش او یکسان هویدا و، نهان

چقدر بد شگون است شاگردی که خود را با قضاوت کردن و مقاومت داشتن با استادش مساوی می پندارد.

آن هم با استاد جهان عشق و زندگی که از درون و بیرون ما آگاه و با خبر است و هیچ چیزی از او پوشیده و پنهان نمی ماند. و زندگی برای امتحان کردن هوشیاری جسمی، ما را به سه گروه تقسیم می کند که در "سوره واقعه، آیه ۱۰" به آن اشاره دارد.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۰۵

وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند 🍌

آدمی شکلند و سه امت شدند

۱- اهل سعادت: آنهایی هستند که کاملاً آزاد و هیچگونه همانندگی ندارند و مرکزشان را عدم نمودند و مانند عیسی مسیح با ملائک و فرشتگانش همراه شده اند، و فقط در ظاهر مثل انسانها هستند ولی در معنا مانند جبرئیل به بی نهایت خداوند زنده. و با اتفاقات خشمگین نمی شوند و تمایلی هم برای زیاد کردن هم هویت شدگی ها ندارند. و به دنبال بحث و جدل کردن که خود را ثابت کنند نیستند. و از ریاضیت و تقوا های بی مورد جسته اند. و به عبادت های افراطی و جهد و کوشش و جهاد کردن های بی توفیق هم نیازمند نمی باشند و مانند اینها کمتر کسی زاده است.

مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۰۶ الی ۱۵۰۸

یک گروه مُستغرق مُطلق شدند 🍌

همچو عیسی با مَلک مُلحق شدند

نقش آدم، لیک معنی جبرئیل 🍌

رسته از خشم و هوا و قال و قیل



🍎 از ریاضت رسته ، وز زهد و جهاد

گوییا از آدمی او خود نژاد

۲- گروه دیگر مانند خران ، خشم مطلق هستند که میل شدید به زیاد کردن هم هویت شدگی ها دارند. و نماد تمامی دردهای همانیده. و در افسانه من ذهنی خود را زندانی ساخته و وصف جبرئیلی که همان بی نهایت خداوند و زنده شدن به اوست، را در خانه تنگ ذهن زندانی کرده و خود را بی جان و فقط با عینک‌های ذهنی می بیند. و خر می‌شود و جان هوشیاری خود را از دست می‌دهد و به درجه پستی و دونی می‌رسد. و این سخن کاملاً حق است و از زبان بزرگان و عارفان گفته شده است. و چنان به این زیستن در تاریکی ذهن ادامه می‌دهد که خود را به پایین ترین درجه پستی می‌رساند.

مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۰۹ الی ۱۵۱۲

🍌 قسم دیگر با خران ملحق شدند

خشم محض و شهوت مطلق شدند

🍌 وصف جبرئیلی در ایشان بود، رفت

تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت

🍌 مرده گردد شخص، کو بی جان شود

خر شود چون جان او بی آن شود

🍌 ز آنکه جانی کان ندارد، هست پست

این سخن حقست و صوفی گفته است



و خداوند و زندگی به او می‌گوید : که ای انسان، این همانیدگی‌ها را رها کن و به چیزهای آفل و گذرا که نابود شدنی هستند نچسب. چرا که من افول‌کنندگان را دوست ندارم.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۲۶

لاجرم أسفل بود از سافلین

ترک او کن، لا أحب الافلین

اشاره دارد به صورت تین، آیه ۵: آنگاه که او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم.

و سوره انعام آیه ۷۶ :

بدین سان ابراهیم چون شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید و گفت این است پروردگار من و چون فرو شد، گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم.

۳- و گروه سوم: ما هستیم که یک قسمت من ذهنی داریم و یک قسمت حضور. و با قسمت حضور مرکزمان عدم می‌سازیم و جهد و کوشش می‌کنیم و به بی‌نهایت او زنده و زندگی. و زندگی مان با رشاد و پُراهنمایی می‌شود. و با قسمت ذهنی از زندگی در لحظه قطع می‌شویم و در خواب ذهن فرو می‌رویم. و در این دو حالت فضای ذهنی و هوشیاری حضور، همواره در کشمکش به سر می‌بریم. در حالی که چالش ما همین زنده شدن به بی‌نهایت خداوندست.

مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۳۱ و ۱۵۳۲

ماند یک قسم دگر اندر جهاد

نیم حیوان، نیم حی با رشاد

روز و شب در جنگ و اندر کشمکش



کرده چالیش آخرش با اولش

پس در نتیجه : ما از روی اخلاص و صداقت و صمیمیت چیزهای آفل و گذرا را از مرکزمان بیرون می گذاریم. چون تا به حال اینها را می پرستیدیم. اکنون رو به سوی زندگی می کنیم و از طریق فضا گشوده شده به خداوند زنده می گردیم. تا آسمان درونمان باز شود . چرا که تنها همین فضای گشوده شده آسمان درون ماست که مکان و جایگاه مقدسی است.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۱۰

آن مجاز است، این حقیقت ای خران 🍌

نیست مسجد جز درون سروران

و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ، ۳۰۸۷

ای زغم مرده که دست از نان تهیست 🍌

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پرانرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خد انگهدار شما.

زهرا سلامتی ، از زاهدان.





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com